

## دُر افشانی های یک داکتر

نویسنده توانا جناب محمد انور بنیاد سلام.

زمانی چیزی در جواب در افشانی های آغای فرید یونس نوشته بودم که به گمان غالب از نظر شان نگذشته است. فکر می کنم که ستون نظر خواهی که به ارتباط مقاله زیبای شما در پورتال افغان جرمن آنلاین باز شده است بهترین جایی است که این نوشته برای اینکه نامبرده آنرا بخواند میتواند از نظر وی بگذرد. به امید بهروزی و پیروزی تان؛ سدید دُر افشانی های یک داکتر ارشادات جناب داکتر صاحب فرید یونس را در مورد "دیموکراسی" شاید بیشتر از ده ها بار شنیده باشیم. تلقی ایشان از دیموکراسی در سه کلمه این است: "دیموکراسی یعنی بی ناموسی" شنیدن چنین حرفی از زبان یک فرد ستیزه جو، بی تحصیل، نا آشنا با غرب و بی اطلاع از اندیشه ها یا مفاهیم و مقوله های سیاسی - فلسفی و یا بی خبر از سیر تاریخ اندیشه غرب یقیناً سبب اعجاب انسان نمیشود، ولی وقتی چنین مطلبی را از کسی که خود را در مسایل سیاسی - فلسفی، خاصاً در مسایل دینی صاحب نظر میخواند، قرار گفته خودش درجه دوکتورا دارد، سال ها در غرب دیموکرات زندگی نموده است، از نزدیک با نظام و اندیشه دیموکراسی و هم با تفکر لیبرالیستی آشنا است، و قرار اطلاع هر روز صدها صفحه کاغذ در موارد مختلف سیاه میکند، مصاحبه پشت مصاحبه میدهد و در هر موردی که پیش آید ابراز نظر میکند و خود را عقل کل میدانند، چیزی است که باور کردن آن برای خیلی ها مقدور نیست! گوینده عبارت "دیموکراسی یعنی بی ناموسی" حق دارند، به عنوان یک انسان آزاد از هر نظری که مطابق میل شان نباشد نقد کنند. ایشان همچنان حق دارند که به تبلیغ عقاید خویش هرگونه که است بپردازند و ترویج آنرا رسالت خویش بدانند، ولی به چنین شکلی، و با چنین کلمات و الفاظی بازاری، با عرض معذرت، فکر نکنم که ضدیت با افکار و عقاید یا با زندگی سیاسی - اجتماعی دیگران کار مناسب، بخصوص شایسته یک فرد تحصیل کرده و جهان دیده، باشد. انتظار ما از تحصیل کردگان و از اهل خرد و دانش کشور ما اینست که کاری کنند تا ملت ها، فرهنگ ها و تمدن ها غرض قبول یکدیگر هرچه بیشتر باهم نزدیک و نزدیک تر شوند و نه دور و دورتر! کاری نکنند که یک عده اروپایان کودن و خرکله در برابر اعتقادات و باورهای دیگران میکنند. بین دانش و بی دانشی و عقل و بی عقلی باید فرقی که است، حفظ شود! گذشته از این به شنوندگان خویش هم باید این حق را بدهند که به جناب شان متواضعانه گوش زد کنند که: پیش از اینکه به مفاهیمی مانند دیموکراسی می پردازند باید معنی و مفهوم این مفاهیم را، حوزه کار برد، بخصوص وظایف شان را، به درستی بدانند و بشناسند و به این حقیقت آشکار توجه داشته باشند که آن چه، چه در غرب و چه در شرق، اساس همه بدبختی ها و ازهم گسیختگی ها است، لیبرالیسم، بخصوص لیبرالیسم اقتصادی است، و نه دیموکراسی. شما لیبرالیسم را با دیموکراسی یکی گرفته اید!! درحالیکه این دو مفهوم هرکدام طبیعت و ماهیت دیگری دارند. دیموکراسی اندیشه ای است برای ایجاد مجموعه ای از نهاد های بهم پیوسته بنام حکومت برای اداره و انسجام یک جامعه ای که بر مبنای اندیشه ای که لیبرالیسم خوانده می شود بنا یافته است. آزادی هائی را که شما بر آن انگشت انتقاد می گذارید، از طبیعت لیبرالیسم استخراج میشود و نه از طبیعت دیموکراسی! و گسیختگی هائیکه شما آنرا بی ناموسی میخوانید زاده طبیعت لیبرالیسم سیاسی یا آزادی فردی است نه زاده دیموکراسی. بنیاد فلسفه وجودی جوامع غربی را "آزادی" تشکیل میدهد. برای تحقق و حفظ آزادی باید امنیت بوجود بیاید. برای تأمین امنیت باید قوانین وضع شوند و برای تطبیق قوانین و ادراه جامعه باید دولت یا حکومتی شکل بگیرد که بر مبنای قوانین موضوعه عمل کند. مونتیسکیو میگفت: "ما دو نوع اندیشه داریم: یکی، آنکه به ماهیت حکومت می پردازد که همان اندیشه دیموکراسی است و دوم، آنکه به اصل عمل حکومت ها برمیگردد." مانند ما انسان ها! از لحاظ بیولوژیک و زیست شناسی همه ما انسان هستیم، ولی خوب بودن یا بد بودن ما به عمل ما که از اندیشه ما منشأ میگیرد، برمیگردد. و پایه اصل عمل حکومت ها در نظام های دیموکراسی چیزی نیست جز اندیشه آزادی! دیموکراسی در نفس خود یک وسیله است؛ یک ابزار است؛ یک دستگاه یا نظامی است که بوسیله هیئتیی که ما آنرا دولت یا حکومت می نامیم و بر طبق اندیشه خاص جهت اجرای قوانینی که بر مبنای اندیشه لیبرالیستی وضع شده است بکار می افتد. دستگاه یا ابزار را افراد بکار می اندازند؛ برای مقصد یا مقاصدی. بدی در دستگاه یا ابزار نیست؛ بدی در ذهنیت ها، در اندیشه ها و از همه اولتر در نیات و مقاصدی است که آن ابزار برای حصول بدان ها بکار گرفته می شود!! وقتی "پول" شاخص همه ارزش ها قرار گرفت و بدون پول هیچ کاری را انجام داده نتوانید همه ارزش های دیگر برای تان بی اهمیت میشوند. تن فروشی، همچنان دزدی و سایر مفاسد اخلاقی یا اجتماعی، در همه جوامع، اسلامی و غیر اسلامی، دیموکرات و غیر دیموکرات و ... وجود دارد. مفاسد یاد شده به نظام سیاسی کمتر بستگی دارد. عامل اصلی و اساسی تمام مفاسد را باید در سیستم اقتصادی جوامع، در

آزادی مطلق سرمایه و سرمایدار و در آنچه ما آنرا خصلت ضد انسانی یک مشت نا انسانی که هیچ احترامی به انسان و انسانیت ندارد، می خوانیم، جستجو کرد. اندیشه دیموکراسی یا نظام دیموکراتیک را، در یک جمعیتی مختصر، میتوانیم به یک نکته محدود کنیم: حاکمیت مردم، یعنی: پذیرش حق و اراده مردم در انتخاب و در عزل حکومت و در امر تصمیم گیری در امور عمومی. تمام اندیشه دیموکراسی در همین یک نکته نهفته است. من نمیخواهم پنهان کنم که با دیموکراسی موجود، نه با تفکر اولیه و اصل و انسانی دیموکراسی، تعارض دارم، ولی در همین نظامی که تا حدودی با چماق دیکتاتوری سرمایه ادراه میشود آنقدر نکات مثبت وجود دارد، با مقایسه با تمام نظام های آزمو شده تا کنون، که من نمیتوانم احترامی را که به این اندیشه و نظام فکری قائم، ابراز نکنم یکی از ده ها و صد ها نکته مثبت این نظام همین است که جناب داکتر فرید یونس و امثال شان، مثلاً، در حالیکه در یکی از همین کشور هائی که نظامش را بی ناموسی میخوانند، در همین امریکا که طبعاً زمامداران آن هم با چنین برداشتی باید "بی ناموس" پنداشته شوند زندگی می کنند آزادانه دیموکراسی را معادل بی ناموسی می دانند و می خوانند و احدی هم برای شان نمی گوید که "بالای چشم نازنین تان ابروست"! آیا چنین حرفی را در مورد عرف و عادات و رسوم یا در مورد قانون و سیاست و نظام و یا... ما در دوران حکومت طالبی، در دوران حکومت ربانی یا در دوران حکومت کززی که خود را پیام آور دیموکراسی میدانند، می توانستیم یا میتوانیم بزنیم؟ خود ما افغانها! بگذرید از یک خارجی! برای شناخت و تشخیص بهتر دیموکراسی لازم است که مختصراً بمفهوم و معنی لیبرالیزم نیز پرداخته شود. زیرا امروز تفکیک دیموکراسی از لیبرالیزم، تا هر دو کلمه تعریف نشود، کمی مشکل به نظر میرسد.

لیبرالیزم آرمانیست برای دستیابی به حد اکثر آزادی ممکن، ولی توأم با مسئولیت فردی در جامعه در دو حوزه: یک) حوزه خصوصی که شامل تمام امور شخصی و خانوادگی یک فرد از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و کار و سفر و ازدواج و طلاق و مجرد و تأهل و انتخاب دین و مذهب و رشته درسی و شغل و پیشه و مسلک و ... میباشد. در این حوزه یک انسان تا جائیکه به حقوق و آزادی دیگران آسیب نرساند آزاد است تا راه و رسم زندگی خود را خود تعیین کند. چنین اصلی را جامعه بر اساس توافق - مراجعه کنید به "قرارداد اجتماعی" روسو - پذیرفته است. با چنین وضعیتی فرد یا افراد در برابر فرد یا افراد و در برابر اقتدار حکومت از حد اکثر مصونیت و آزادی برخوردار است. لازم به تذکر است که در افکار بانیان این اندیشه، آزادی - لیبرالیزم - به معنای لجام گسیختگی و هزل و عیاشی و وسیله ای برای استثمار نبوده است. و دوم) حوزه عمومی یعنی حوضه ای که بیرون از سه حیطه ذیل به قول یوسف ابادری باشد: - حیطه ایمان دینی و وجدان اخلاقی. - حیطه مبادله اموال و روابط اقتصادی. - حیطه روابط شخصی و عاطفی و جنسی و سلیقه ای. هر آنچه از این سه محدوده بیرون باشد، شامل حوزه عمومی است؛ یعنی همه آن جمععاتی که مردم از آن طریق به گفت و گو در امور همگانی کشور خویش می پردازند و از آن طریق، و با توسل به قوانین و حقوق و آزادی های فردی قدرت دولت را محدود میکنند. اگر به این چند سطر توجه کنید، متوجه خواهید شد که این دو حوزه که اجزای متشکله و تجلی ای از لیبرالیزم هستند در برابر ساختار دیگری بنام دولت یا حکومت قرار دارند؛ دولت یا حکومتی که بر اصل و اساس نظامی بوجود آمده است که دیموکراسی خوانده میشود و برای خود راه و روش و اصولی دارد که از اندیشه و فلسفه لیبرال ناشی شده است. نظامی که دارای بدنه و ساختار و نهاد ها و اجزای است. خلاف لیبرالیزم که تنها یک تفکر سیاسی - معنوی است که نه قابل رؤیت است و نه وجود مادی دارد. خلاف نظام یا ساختار دموکراتیک دولت که وجود مادی دارد: پولیس، دادگاه، زندان، قوانین، پارلمان، حکومت و ... با توضیح این مطالب شاید هر خواننده ای به این امر معتقد شده باشد که دیموکراسی در امر پیدایش و وجود هزل و افسار گسیختگی و بی بند و باری و عیاشی و سایر انحرافات اخلاقی - با هر تعریف و تعبیری که از اخلاق داشته باشیم - هیچ ارتباط و نقشی ندارد. آنچه منبع همه بدبختی ها و کژی ها و انحرافات، نه تنها در جوامع غربی که در همه کشور ها میباشد، همانا لیبرالیزم سیاسی لجام گسیخته، بوژه لیبرالیزم اقتصادی مطلق و نامحدود است. همه مفاصد اخلاقی - اجتماعی به شمول نمایش اندام و روسپیگری تنها و تنها به خاطر پول است که برخی از روی شکم سیری و برخی هم از روی احتیاج به آنها دست می یازند. میگویند بعد از یک انقلاب اجتماعی - سیاسی انقلابیون نمی دانستند که با روسپی ها چه کنند و چه رویه ای را پیش گیرند. برای حل این مشکل مسؤولین نظم از یکی از رهبران انقلاب پرسیدند که در مورد روسپی ها چه تصمیمی باید بگیرند. جوابی که گرفتند این بود: در نظامی که مردم مجبور به انجام عملی ناشایستی برای سیر کردن شکم خود شوند، نباید مردم را ملامت کرد. کسیکه باید ملامت شود تفکر غالب سیاسی در جامعه است که جامعه و نظام بر اساس آن ساخته شده است، نه این بدبختان. برای همه آنها کار و حقوق فراهم کنید، اگر باز هم به چنین کاری دست زدند، آنوقت آنها را در زمره بدکاران قرار دهید. بکشور خود نگاه کنید! به جمهوری اسلامی افغانستان! صد ها و شاید هم هزار ها زن و دختر از روی ناچاری به خود فروشی رو آورده اند. فکر می کنید اینها از روی شوق این کار را می کنند؟ بیشتر از این چیزی نمی گویم. کمی خود تان هم در این مورد فکر کنید، ولی از موضع یک انسان و نه از موضع یک فرد ظاهراً مذهبی تنگ نظر!

پایان